



## استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب

حسن احمدیان<sup>۱</sup>

محمد زارع<sup>۲</sup>

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۵/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱

### چکیده

هدف از این مقاله بررسی ایستار و سیاست عربستان در قبال خیزش‌های مردمی در جهان عرب می‌باشد. در این راستا نویسنده به واکاوی مبانی تحرکات ریاض در ماه‌های اخیر بر اساس اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی عربستان و امنیت، در نگرش استراتژیک عربستان به کشورهای بلافصلش در شبه جزیره عرب می‌پردازد. عربستان، بسان دیگر کشورهای عربی، در سال ۲۰۱۱ با ناآرامی‌هایی روبرو شد. اما به دلیل محدودیت گسترده این ناآرامی‌ها توانست بر آن‌ها فایز آید. ریاض پس از غلبه بر ناآرامی‌های محدود داخلی از طریق سرکوب و نیز ارایه مشوق‌های مالی، رویارویی با پیامدهای موج تغییر عربی بر کشورهای پیرامونی را آغاز کرد. تحرکات ریاض پس از ماه مارس ۲۰۱۱، در چارچوبی صورت گرفت که حاکی از شکل‌گیری تدریجی یک استراتژی سعودی برای رویارویی با موج تغییر عربی می‌باشد. این مقاله بر تحرکات خارجی عربستان به ویژه در محیط پیرامونی آن متمرکز می‌شود و تا آنجا به تحولات داخلی این کشور می‌پردازد که به تحولات فراگیر سال ۲۰۱۱ در سایر کشورهای عربی مربوط می‌شود. محدوده زمانی مورد بررسی مقاله، سال ۲۰۱۱ می‌باشد.

واژگان کلیدی: بهار عربی، بحرین، خاورمیانه، خیزش، عربستان، یمن.

۱- دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران (ahmadian.mena@gmail.com).

۲- کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبایی (mohammad.zare9@gmail.com).

## مقدمه

تحولاتی که از دسامبر ۲۰۱۰ تونس را لرزاند و به سرنگونی بن‌علی، رئیس جمهور این کشور انجامید، به تدریج سراسر جهان عرب را در بر گرفت. اوج تسری افقی این دگرگونی‌ها را پس از سقوط مبارک در فوریه ۲۰۱۱ شاهد بودیم. در واقع کامیابی مصری‌ها در سرنگون‌سازی مبارک، الهام‌بخش ملت‌های مشرق عربی بود. مصر به حکم جایگاه منطقه‌ای و تاریخی خویش، به ویژه از دهه ۱۹۵۰، پیش‌تاز تحولات جهان عرب بوده است. به همین دلیل پوشش خبری سه هفته‌ای که به سقوط مبارک انجامید، تأثیر مشهودی بر دیگر ملت‌های عرب و تحرکات گسترده بحرین، لیبی، یمن، سوریه و مغرب داشت.

کشورهای عربی به دلیل میراث ملی‌گرایی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، که همچنان بر آگاهی اجتماعی و خرد جمعی ملت‌های عرب تأثیر ژرفی دارد و نیز به دلیل نگاه هویت‌بخش عرب‌ها به «میهن عربی» به جای کشورهای عربی و یا جهان عرب، از سطح اثرگذاری و اثرپذیری متقابل بالایی برخوردارند. تسری شتابان تحولات تونس به مصر و سایر کشورهای عربی در این چارچوب و در نگاه به فرهنگ سیاسی ملت‌های عرب کاملاً قابل درک است. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز همچون سایر کشورهای عربی از تحولات تونس و مصر اثر پذیرفته و تحرکات مردمی گسترده (بحرین و تا حدودی عمان) و محدودی (کویت و عربستان) به خود دیدند. این کشورها شاهد تجمعاتی بودند که خواستار اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اعطای آزادی‌های مدنی و حتی سرنگونی رژیم‌ها (در بحرین) بودند. بحرین به ظاهر بیشترین تأثیر را از این دگرگونی‌ها پذیرفت، اما در نگاه به موازنه نیروها و ائتلاف‌های منطقه‌ای، به نظر می‌رسد در این دوره عربستان سعودی با چالش‌های گسترده‌تر و مؤثرتری روبرو بوده باشد.

ریاض نه تنها با تهدیداتی داخلی روبرو شد بلکه در محاصره دگرگونی‌هایی قرار گرفت که همواره از بروز آن‌ها در کشورهای پیرامون بیمناک بود. در این معنا، عربستان - برخلاف بحرین و سایر کشورهای عربی - وادار شد در دو جبهه به رویارویی با دگرگونی‌های مردمی پردازد؛ نخست در درون عربستان و دوم در خارج و در همسایگی این کشور و به طور مشخص در بحرین و یمن.

در واقع عربستان پس از اطمینان نسبی از کارایی ابزارهای رشوه و سرکوب در پیشگیری از اعتراضات گسترده در داخل، مبارزه‌ای برای حفظ جایگاه منطقه‌ای خویش آغاز کرد. سقوط مبارک بزرگ‌ترین ضربه را به محور موسوم به «اعتدال عربی» زد. به علاوه دگرگونی‌های

بحرین، یمن و اردن در مجاورت این کشور، تهدیدات نوینی را مطرح ساخت که جایگاه ریاض را بیش از پیش به مخاطره انداخت. به همین دلیل به تدریج استراتژی نوین سعودی برای رویارویی با دگرگونی‌های جهان عرب نمایان شد و عربستان، گام‌های نخست خویش را در بحرین و سپس یمن برداشت.

پرسش اصلی مورد بررسی این مقاله، چیستی و چرایی نقش و ایستار ریاض در قبال تحولات جهان عرب، به ویژه کشورهای پیرامونی عربستان می‌باشد. می‌توان این پرسش را به طور گسترده چنین مطرح ساخت که، عربستان چه ایستاری در قبال تحولات جهان عرب اتخاذ کرده، چرا این ایستار را اتخاذ کرده و چه نقشی در این تحولات برای خود تعریف کرده است؟ پاسخ این پرسش و در واقع فرضیه نویسنده آن است که پس از خروج عربستان از شوک اولیه خیزش‌های تونس و مصر و گذار از خطر خیزش گسترده داخلی، شاکله‌های استراتژی نوین سعودی برای رویارویی با خیزش‌های عربی بر مبنای مثلث تهدیدنمایی ایران، پیشبرد حداقلی اصلاحات و ارایه مشوق‌های مالی در کنار سرکوب، به تدریج ظهور یافت. به عبارتی این استراتژی در حال ظهوری است که ایستار و نقش عربستان در قبال خیزش‌های عربی را روشن می‌سازد.

سامان مقاله بدین ترتیب است که پس از طرح چارچوب مفهومی، چگونگی نگرش سعودی‌ها به دگرگونی‌های سایر کشورهای عربی، چرایی تسری این دگرگونی‌ها به درون عربستان و واکنش رژیم سعودی به آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدین ترتیب با پرداختن به تأثیر دگرگونی‌های کشورهای عربی بر جایگاه منطقه‌ای عربستان، سیاست عربستان را در قابل این تحولات مورد توجه قرار می‌دهیم. در پایان با بررسی تأثیر استراتژی نوظهور عربستان بر رابطه این کشور با ایالات متحده، یافته‌های این مقاله را در قالب نتیجه‌گیری مطرح می‌سازیم.

### چارچوب مفهومی

در بررسی پویایی و دگرگونی سیاست خارجی کشورها، سه نکته را باید مورد توجه قرار داد: نخست درهم تنیدگی سیاست خارجی و داخلی کشورهاست. «سیاست خارجی همواره بازتاب ماهیت حکومت کشور می‌باشد» (سلامه، ۱۹۸۰، ۲۹). به عبارتی کنش خارجی دولت‌ها بازتابی از سیاست داخلی و اولویت‌هایی است که مبتنی بر سیاست داخلی تعیین می‌شود. برای نمونه، عربستان سعودی که سیاست داخلی آن بر اساس ریش سفیدی و

مدارای طایفگی بنا شده، در سیاست خارجی نیز در پی مدارا میان بازیگران سیاسی و ریش سفیدی در میان نابرابرها بوده است. (سریع‌القلم، ۱۳۸۸، ۲۵)

دوم، چالش‌ها و فرصت‌هایی است که دگرگونی‌های داخلی و خارجی پیش روی کشورها قرار می‌دهد. به عبارتی، شرایط محیطی در قالب دو محیط ذهنی و عینی (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) تأثیر فراوانی بر دگرگونی چیدمان سیاست خارجی دارد. تهاجم عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ تحت تأثیر مستقیم محیط عینی مناسب (وحشت نظام‌های محافظه‌کار منطقه از گسترش موج انقلاب اسلامی در منطقه و دشمنی قدرت‌های فرامنطقه‌ای با ایران انقلابی) و نیز محیط ذهنی رهبران عراق صورت گرفت.

سوم، اولویت‌های سیاست خارجی کشورها می‌باشد. این اولویت‌ها از دولتی به دولت دیگر متفاوت است و الگوهای کنش متفاوتی بر تصمیم‌گیران و پیشبران سیاست خارجی تحمیل می‌کند. این اولویت‌ها که برای تأمین منافع ملی و حفاظت از امنیت ملی تعیین می‌شوند، پیش بینی سیاست اتخاذی دولت‌ها در شرایط پویای داخلی و محیطی را تا حدودی امکان‌پذیر می‌سازد. افزون بر اولویت‌های سیاست خارجی، کشورها اغلب بسترهای پیگیری این اولویت‌ها را نیز اولویت‌بندی می‌کنند.

بدین ترتیب، چارچوب و گستره دگرگونی سیاست خارجی بر اساس اهداف و سیاست داخلی دولت‌ها، شرایط محیطی (ذهنی و عینی) و نیز اولویت‌های پیگیری این اهداف متفاوت می‌باشد. پی‌ریزی و پیگیری سیاست خارجی نیز در شرایط دگرگون‌شونده داخلی و خارجی، به صورت کنش متقابل دولت‌ها برای بیشینه‌سازی تأمین منافع ملی و کمینه‌سازی تهدیدات علیه امنیت ملی نمایان می‌شود.

حاصل این کنش و واکنش‌ها در نهایت به صورت اهداف ملی و تحت منطبق «منافع ملی» تعیین می‌شود. به عبارت دیگر پویایی دو محیط خارجی و داخلی، با مطرح ساختن چالش‌ها و فرصت‌های نوین، به بازتعریف اهداف و منافع ملی می‌انجامد. در این فرآیند، دولت مردم سالار اغلب نقش تنظیم‌کننده را دارد و خود اهدافی را مستقیماً تعیین نمی‌کند، هرچند در جهت دادن به این اهداف، اغلب اولویت‌های خاص خود را - که متأثر از حوزه انتخابیه و حامیان آن است - پیش می‌برد. در سال ۱۹۵۶، تنها عاملی که مانع کمک واشنگتن به مصر در بنای «السد العالی» در اسوان شد، فشار اتحادیه پنبه‌کاران آمریکایی بود که ساخت این سد و رونق پنبه‌کاری مصر را به‌ضرر خود می‌دانست.

در کشورهای دارای رژیم‌های اقتدارگرا، سیاست خارجی اغلب به ابزاری برای حفظ و

بقای رژیم حاکم تبدیل می‌شود. منافع ملی در چنین کشوری، منافع گروه حاکم است و بر این مبنا، اهداف ملی نیز حول محور حفظ تاج و تخت و دوام سلطه حاکمان ترسیم می‌شود. اهداف سیاست خارجی بحرین که در آن اقلیتی بر اکثریت شیعیان این کشور حکم می‌راند، حول محور حفظ حکومت آل خلیفه ترسیم شده است. در این چارچوب اتحاد ناگسستی آل خلیفه با عربستان سعودی - که اغلب به صورت حامی - پیرو نمود یافته است - جزء اصلی سیاست خارجی این کشور است که با هدف حمایت از رژیم حاکم بر بحرین در برابر تهدیدات داخلی و خارجی طراحی شده است. بدین ترتیب، به هر میزان که از حکومت‌های دموکراتیک به سمت حکومت‌های اقتدارگرا پیش می‌رویم به همان نسبت، منافع حاکم یا حاکمان جای منافع اکثریت را در تعیین اهداف ملی و به تبع آن سیاست خارجی می‌گیرد.

#### اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی عربستان

عربستان سعودی واجد رژیمی اقتدارگراست که با تکیه بر سیاست چماق و هویج (السيف أو المنسف)، تاکنون توانسته است سلطه خود را ابقاء و تحکیم کند. در رژیم‌های اقتدارگرا، از آنجا که سازوکار نهادینه شده‌ای برای انتقال قدرت وجود ندارد و سازگاری با تحولات داخلی و خارجی برای رژیم ایستا اغلب دشوار و حتی غیرممکن است، چنین رژیمی همواره از درجه امنیت به تحولات می‌نگرد و در تعامل با چالش‌های آن، از ابزارهای امنیتی بهره می‌گیرد. هرچند در کنار ابزارهای امنیتی چه بسا از مشوق‌هایی برای غلبه بر چالش‌ها بهره گیرد. عربستان از رانت نفت در کنار سرکوب برای غلبه بر چالش‌های داخلی و نیز خارجی بهره می‌گیرد.

سیاست و حکومت در عربستان سعودی حول آل‌سعود شکل گرفته و استمرار یافته است. در محورهای طرح و اجرای سیاست خارجی که محورهای شبه جزیره، جهان عرب، جهان اسلام و نظام بین‌الملل را در بر می‌گیرد، آل‌سعود اولویت‌ها را تعیین و اهداف را بر اساس این اولویت‌ها مشخص می‌کند. بدین ترتیب سیاست خارجی عربستان دارای چارچوب مشخص با سیاستگذاران محدود می‌باشد و اولویت‌های آن نیز روشن است. به‌علاوه نظر به عدم وقوع هرگونه دگرگونی اساسی در داخل پادشاهی عربستان، اصول سیاست خارجی عربستان نسبتاً ثابت باقی مانده است. حال آنکه رهیافت‌های تحصیل اهداف شاهد دگرگونی‌هایی بوده است. به عنوان شاهدی بر این مدعا «گرد نانمن» معتقد است که دو هدف اصلی حاکمان سعودی در حیطه سیاست خارجی عبارتند از: ۱- امنیت

داخلی؛ ۲- امنیت خارجی. به علاوه راه پیگیری هدف دوم از نظر وی تا حدود زیادی توسط هدف اول تعیین می شود (See Nonneman, 2005). اگرچه دو هدف غیراعلانی مذکور از جایگاه محوری در نگرش سعودی به سیاست خارجی برخوردارند، می توان چهار هدف اصلی سیاست خارجی عربستان را چنین خلاصه کرد:

۱. رشد و توسعه اقتصادی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی؛
۲. تقویت و تحکیم همبستگی عربی- اسلامی با محوریت عربستان سعودی و حمایت سیاسی و اقتصادی از اقلیت های همسو با ایدئولوژی این کشور.
۲. همکاری با قدرت های بین المللی و منطقه ای برای حفظ وضع موجود و پیشبرد فرآیند صلح در منطقه خاورمیانه.
۳. حفظ جایگاه برتر عربستان در بازارهای جهانی نفت و پیشگیری از کاهش شدید قیمت ها. (احمدیان، ۱۳۸۹، ۵۵)

در پیگیری اهداف اعلانی و اعمالی سیاست خارجی عربستان، اولویت های کاملاً مشخصی دنبال می شود. این اولویت ها به ترتیب اهمیت عبارتند از: شبه جزیره عربستان، جهان عرب، جهان اسلام و سپس عرصه بین المللی. ریاض تهدید علیه محور نخست را تهدید علیه امنیت ملی خود می داند و حاضر است برای پیشگیری از آن به جنگ متوسل شود. میزبانی از ائتلاف بین المللی برای اخراج نیروهای عراقی از کویت، لشکرکشی به یمن برای کمک به رژیم صالح در سرکوب حوثی ها و ورود نیروهای سعودی به بحرین در قالب سپر جزیره در این مقوله قابل تبیین است.

### عربستان سعودی و قیام های عربی

کشورهایی که اغلب به دلیل اقتدارگرایی رژیم حاکم بر آن ها دچار ایستایی سیاسی می باشند همواره از وقوع هرگونه تغییر گسترده در محیط پیرامونی خویش، به ویژه تغییر از پایین به بالا - به شکل انقلاب و یا قیام مردمی - بسیار هراسناک بوده و بیشتر طالب حفظ وضع موجود حتی در کشورهایی هستند که از رقبا منطقه ای آنها به شمار می روند؛ زیرا بیم آن می رود چنین تغییری به درون مرزهای آنان تسری یابد. عربستان بلافاصله پس از قیام تونس و تسری این تحولات به مصر، دست به اقداماتی برای کنترل اوضاع داخلی زد که از جمله معروف ترین آنها، اعلام سرمایه گذاری ۳۷ میلیارد دلاری به دستور ملک عبدالله برای اصلاح اوضاع اقتصادی، ایجاد مشاغل جدید، افزایش حقوق کارمندان و کمک

به دانشجویان و بیکاران بود.

در بررسی ایستار و سیاست عربستان در قبال تحولات موسوم به «بهار عربی» سه مرحله قابل تفکیک می‌باشد که در عین مکمل بودن، هر یک شاخصه‌های خاص خود را داشته است. در بدو دگرگونی‌های ۲۰۱۱ خاورمیانه، عربستان بنا بر سنت محافظه‌کارانه سیاست خارجی خویش، سکوت اختیار کرد. در جریان یک ماهه تحولات منتهی به سرنگونی زین‌العابدین بن‌علی، رئیس‌جمهوری تونس، عربستان به چند دلیل موضع روشنی را در قبال این تحولات نگرفت.

نخست آنکه تونس کشوری مدیترانه‌ای و در حوزه شمال آفریقا قرار دارد و از نظر تاریخی، دو زیرمنطقه خلیج فارس و شمال آفریقا کم‌ترین اثرگذاری را از منظر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بر یکدیگر داشته‌اند. بنابراین فاصله جغرافیایی تونس از خلیج فارس و تعلق آن به زیرمنطقه شمال آفریقا، سبب عدم تحرک عربستان و نیز عدم اتخاذ موضعی روشن در قبال این دگرگونی‌ها از سوی آن کشور شد.

دوم آنکه عربستان سعودی با توجه به دلیل نخست، از متهم شدن به مداخله علیه اراده ملت تونس، احتراز می‌کرد. در واقع عدم مداخله از دید عربستان، با توجه به دوری تونس و روشن نبودن چشم‌انداز آینده تحولات داخلی این کشور، مناسب‌تر بود. به همین دلیل حتی هنگامی که بن‌علی به عربستان پناهنده شد، عربستان در مقابل برخی اتهامات مبنی بر مداخله و حمایت از وی، اعلام داشت که بن‌علی با پذیرش شرط عدم فعالیت سیاسی، به عنوان پناهنده وارد این کشور شده است.

سوم آنکه در جریان تحولات شتابان تونس، چشم‌انداز آینده این کشور به هیچ وجه روشن نبود و حتی در روزهای منتهی به سقوط بن‌علی، گمان نمی‌رفت وی مجبور به گریز از کشور و واگذاری قدرت شود. این نکته را می‌توان از موضع‌گیری‌های پاریس و واشنگتن، به خوبی دریافت. بن‌علی به خوبی توانسته بود بر چالش‌های پیشین فایق آید؛ به همین دلیل عربستان همچون سایر کشورهای منطقه، توجه چندانی به قیام مردمی تونس نکرده و در انتظار پایان یافتن این قایله و موفقیت بن‌علی در سرکوب آن بود. این سه دلیل، عوامل عدم تحرک عربستان سعودی در طول بحران یک ماهه تونس بود.

مرحله دوم با قیام مصر در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد. در این مرحله عربستان از وضعیت بی‌طرفی در قبال دگرگونی‌های تونس، به طرفداری از رژیم مصر و مخالفت با خواسته اصلی معترضان یعنی سرنگونی رژیم پرداخت. در گذار نگرش عربستان از بی‌طرفی به

مداخله و جانبداری، چهار عامل دخیل بوده‌اند که توجه به آن‌ها راه‌گشای فهم سیاست عربستان سعودی است:

نخست آنکه مصر، برخلاف تونس، جایگاه ویژه‌ای در جهان عرب داشته و یکی از رهبران اثرگذار محور موسوم به «اعتدال عربی» می‌باشد؛ محوری که در برابر «محور مقاومت» (یا ممانعت) قرار گرفته و عربستان و سایر کشورهای محافظه‌کار منطقه را در کنار مصر قرار می‌دهد. از این منظر سقوط مبارک و روی کار آمدن جایگزینی با جهت‌گیری خارجی متفاوت، به تضعیف مجموعه کشورهای محور اعتدال در صف‌بندی‌های منطقه‌ای می‌انجامد. این امر به حمایت صریح عربستان و دیگر کشورهای محافظه‌کار عرب از مبارک انجامید.

دوم آنکه مصر از زمان روی کار آمدن مبارک، نماینده جمهوری‌های میانه‌روی عرب در منطقه بود. برخلاف دهه‌های پیشین که جمهوری‌های انقلابی در مقابل رژیم‌های شیخی \_ شاهی محافظه‌کار منطقه قرار می‌گرفتند، پدیده جمهوری‌های میانه‌رو این معادله را دگرگون ساخت. به عبارتی این بار رقابت بین نظام‌های محافظه‌کار (شامل رژیم‌های پادشاهی و جمهوری) در مقابل جمهوری‌های رادیکال در جریان بود؛ امری که بالطبع فشار بر رژیم‌های پادشاهی را کاهش می‌داد. به همین دلیل بیم از سقوط مبارک به عنوان اصلی‌ترین جمهوری میانه‌رو منطقه، موجب تحرک عربستان و سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آن‌ها از مبارک شد.

سوم، همچنانکه دولت‌های دموکراتیک در برابر دولت‌های اقتدارگرا، با یکدیگر همسویی دارند و این مسئله در شکل‌گیری نظام منطقه‌ای اهمیت بسیار دارد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۵، ۲۲۸)، همسویی دولت‌های اقتدارگرا نیز در شکل‌گیری صف‌بندی‌ها و نظم منطقه‌ای اثرگذار است. عربستان در کنار «جمهوری اقتدارگرای مصر» توانست محور اعتدال را رهبری کند و برخلاف کشورهای محور مقاومت هیچ‌گونه خطری از ناحیه قاهره احساس نکند. از این منظر جایگزینی رژیم مردم سالار در مصر، نه تنها خروج این کشور از محور اعتدال را سبب می‌شد، بلکه مصر را به عنوان کشوری الهام‌بخش در زمینه مردم سالاری عربی، به خطری فرامرزی برای رژیم‌های اقتدارگرای منطقه تبدیل می‌کرد.

چهارم آنکه از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران و به ویژه از آغاز دهه ۱۹۹۰، مصر همواره در رقابت‌های منطقه‌ای متحد عربستان بوده و در هماهنگی با آن کشور مسایل جهان عرب را حل و فصل می‌نمودند. در دهه ۱۹۹۰، مثلث سوریه \_ عربستان \_ مصر، ساز



و کار اصلی حل و فصل مسایل جهان عرب را تشکیل می‌داد. در دهه نخست هزاره سوم، با توجه به تقابل دو محور موسوم به اعتدال و مقاومت، مصر و عربستان رهبران رژیم‌های محافظه‌کار و نظم سنتی جهان عرب به شمار می‌رفتند. در این دوره مصر پشتیبان عربستان در رقابت‌های منطقه‌ای آن با ایران و سوریه بود و همواره در مجامع بین‌المللی، نگرشی در همگامی با ریاض اتخاذ می‌کرد. این چهار عامل موجب حمایت ریاض از مبارک شد؛ زیرا سقوط مبارک برای عربستان به معنای از دست دادن متحدی اساسی در خاورمیانه و مطرح شدن یک رقیب احتمالاً چالش‌انگیز بود.

با سقوط مبارک، مرحله سوم سیاست عربستان در قبال تحولات خاورمیانه آغاز می‌شود. در این مرحله عمده توجه عربستان به پیشگیری از تسری موج گسترده اعتراضات به خاک خود و بهره‌گیری از ابزارهای مالی و امنیتی در این راستا می‌باشد.

#### تسری اعتراضات به عربستان

بلافاصله پس از سرنگونی بن‌علی در تونس، تحرکاتی در عربستان و در راستای اعتراض به رژیم حاکم و به تاسی از قیام تونس آغاز شد. در اولین اقدام، مردی در جازان، در جنوب عربستان، دست به خودسوی زد. به علاوه فراخوان‌هایی برای برگزاری تظاهرات ضد دولتی در صفحه‌های فیسبوک ظاهر شد. اما این فراخوان‌ها هیچ‌گاه به برگزاری تظاهرات گسترده نینجامید. پس از سقوط مبارک در مصر و آغاز دو قیام بزرگ بحرین و لیبی، عربستانی‌ها مردم را با تبلیغات گسترده‌تری دعوت به برگزاری «روز خشم» در ۱۱ مارس کردند. افزون بر اعلام روز خشم، مجموعه‌ای از فعالان سیاسی در اقدامی بی‌سابقه، تأسیس اولین حزب سیاسی پادشاهی عربستان را اعلام کردند. البته اکثر این افراد بازداشت شدند و جمعه خشم نیز، به رغم محدودیت مشارکت مردمی، با شدت سرکوب شد و روشن شد که سیاست مشت‌آهین امیر نایف، وزیر کشور عربستان، بر مشی مصالحه‌جو و گفت‌وگوطلب پادشاه این کشور غالب آمده بود. البته این امر به معنای بی‌اثر بودن اعتراضات و مطالبات مردمی نبوده است. همچنان که برخی از شاهزادگان سعودی نیز دعوت به پاسخگویی به مطالبات و مهیا ساختن فضا برای گفت‌وگو کردند.

علاوه بر سرکوب معترضان و کشته و زخمی شدن تعدادی از فعالان در روز خشم ۱۱ مارس، رژیم آل سعود از ابزار دیگری نیز برخوردار بود که رژیم‌های بن‌علی و مبارک از آن برخوردار نبودند: رانت. برخی ناظران استدلال می‌کنند که دلیل عدم وقوع اعتراضات

گسترده در عربستان، در شرایط کنونی و احتمالاً در آینده، وجود دو منبع فوق العاده، با حجم گسترده در دست رژیم سعودی است. نخست منبعی نمادین یعنی مذهب است که از راه اتحاد رژیم با دستگاه رسمی مذهبی وهابی تأمین می‌شود؛ و دوم منبعی مادی یعنی نفت است. اما «استفان لاکرویکس»، پژوهشگر مسایل عربستان، به درستی در برابر این استدلال بیان می‌کند که بزرگ‌ترین مخالفت‌ها در دهه‌ها و سال‌های گذشته از درون دستگاه مذهبی و از سوی چهره‌های شاخص مذهبی صورت گرفته و به نظر می‌رسد حتی دستگاه رسمی مذهبی در فرصت مناسب در مقابل رژیم خواهد ایستاد. (Lacroix, 2011)

اما نفت بر خلاف منبع نمادین مشروعیت سعودی، همچنان کاملاً در اختیار رژیم خواهد بود. در واقع رانت نفت هویج سیاست چماق و هویج سعودی‌ها بود. از جمله معضلات اساسی دولت‌های رانتیر، پیشگیری از پیشرفت فرآیند توسعه سیاسی از طریق بهره‌گیری از رانت در جهت مرتفع ساختن هرچند موقت مشکلات ساختاری ناشی از اقتدارگرایی می‌باشد. دولتی که بر منابع درآمد خارجی و مستقل از جامعه برخوردار است، نیازی به پاسخگویی به جامعه نمی‌بیند (بشاره، ۲۰۰۷، ۷۹) و تنها به طور موقت و برای رفع بحران فوری این پاسخگویی لازم می‌باشد. افزون بر این، رانت کارکرد دیگری در تحکیم اقتدارگرایی رژیم‌های عربی دارد. «میشل نعمه»، اندیشمند عرب، در این باره می‌نویسد: «مداخله غرب [در کشورهای عرب] به عنوان سازوکاری برای حفظ منافع و دفاع از هژمونی‌شان بر نفت عربی، ماهیت اقتدارگری رژیم‌های جهان عرب را تحکیم کرد.» (Nehme, 2011)

پادشاه ۸۷ ساله و بیمار عربستان که پیش از اعتراضات به مدت سه ماه برای درمان در خارج از این کشور به سر می‌برد، با وعده کمک ۳۷ میلیارد دلاری به این کشور بازگشت، کمک‌هایی که شامل ۱۵ درصد افزایش حقوق کارکنان دولت، بازپرداخت بدهی زندانیان بدهکار، کمک مالی به دانشجویان و بیکاران و نیز قول ایجاد نیم میلیون واحد مسکونی با قیمت‌های ترجیحی و افزایش بودجه پلیس مذهبی می‌شد. افزون بر این اعلام شد انتخابات شهرداری‌ها - که تنها یک بار در ۲۰۰۵ برگزار شده بود - برگزار خواهد شد.

اما در واقع رژیم سعودی دچار شکاف‌های گسترده‌ای است که نمی‌تواند با ابزارهای سنتی (چماق و هویج) و راه‌حل‌های موقت، آن‌ها را حل و فصل کند. نسل‌های نوینی که مطرح کننده هویت نوینی در خاورمیانه عربی هستند این امکان را تا حدود زیادی از دولت‌های رانتیر می‌گیرند که بسان گذشته با پرداخت مجموعه‌ای از مشوق‌های مالی، بحران‌ها را مرتفع سازند. افزون بر این، «شکاف ژرفی بین واقعیت اجتماعی و ایدئولوژی

رژیم وجود دارد، ایدئولوژی‌ای که از طریق اتحاد قبیله حاکم با دستگاه علمای وهابی با تفسیر وهابی از اسلام توجیه می‌شود». (Ghannoushi, 2011) به همین دلیل به نظر می‌رسد تضاد مدرنیزاسیون و ایدئولوژی سنتی چالش عمده‌ای باشد که در آینده عربستان را دچار تحول خواهد ساخت.

دو تفاوت عمده قیام عربستان با سایر قیام‌ها (به خصوص در مصر و تونس)، مذهبی بودن و نیز مواجهه آن با توانمندی دولت می‌باشد. اگر چه بسیاری از غیرشیعیان نیز در قیام محدود عربستان نقش داشتند، اما در واقع جغرافیای قیام به خوبی گویای آن بود که شیعیان، فعالان اصلی آن هستند. افزون بر این، رژیم سعودی از نظر توان مالی قابل مقایسه با رژیم‌های بن‌علی و مبارک نیست؛ به همین دلیل قابل پیش‌بینی بود که تحولات در عربستان سیر متفاوتی به خود بگیرد.

این دو تفاوت در سطح قیام و نیز مدیریت بحران، تفاوت‌هایی بین عربستان و سایر کشورهای عربی رقم زد. به دلیل محدودیت قیام به مناطق شیعی (به استثنای چند تجمع کوچک در ریاض)، دولت با متهم ساختن عوامل خارجی به توطئه و نیز متهم کردن شیعیان سعودی به همکاری با بیگانگان علیه وحدت ملی، به سرکوب قیام دست زد. در واقع سعودی‌ها همواره در رویارویی با اعتراضات و بحران‌های داخلی، با اتخاذ گفتمانی فرقه‌ای، در تلاش بوده‌اند سرکوب معترضان را توجیه کنند. گفتمان فرقه‌ای عربستان در جریان جنگ ایران - عراق، جنگ صعده و نیز بحران‌های اخیر به ویژه در بحرین، شاهدی بر این مدعاست. بنابراین طبیعی بود که سعودی‌ها، با تکیه بر توان مالی و خرید وفاداری گروه‌های مختلف، بسان گذشته با اتخاذ گفتمانی فرقه‌ای دست به سرکوب بزنند. پس از سرکوب و نیز توزیع منابع میان مردم (که به شکل رشوه‌های عمومی دولت به شهروندان نمود یافت) و غلبه بر بحران داخلی، نگاه سعودی‌ها متوجه خارج از این کشور شد. چند روز پس از روز خشم ۱۱ مارس، نیروهای سعودی و اماراتی برای سرکوب قیام بحرین وارد این کشور شدند و سه هفته پس از آن ابتکار شورای همکاری خلیج فارس برای مهار بحران یمن مطرح شد.

### استراتژی در حال ظهور عربستان

عربستان پس از گذار از خطر فوری قیام داخلی، به ترسیم سیاستی برای رویارویی با پیامدهای قیام‌های جهان عرب پرداخت. این سیاست که با هماهنگی و همگامی

پادشاهی های عرب خلیج فارس پیش می رود، یادآور کنسرت اروپا در سده نوزدهم می باشد که برای رویارویی با قیام های مردمی طراحی شده بود. بدین ترتیب به تدریج شاکله اصلی استراتژی سعودی در مقابل خواست ملت های عرب در خاورمیانه نمایان شد؛ استراتژی ای که اقتدارگرایی را در برابر آزادی خواهی قرار می دهد.

استراتژی در حال ظهور عربستان بر مبنای محورهای سیاست خارجی و اولویت های سیاستگذاری این کشور در حال ترسیم است. محور نخست، دوم و سوم سیاست خارجی سعودی به تدریج کشورهای شبه جزیره، کشورهای عربی و کشورهای اسلامی می باشد. عربستان در گام نخست، پس از غلبه بر اعتراضات داخلی، به رویارویی با موج دگرگونی ها در محور نخست یعنی شورای همکاری پرداخت. برای عربستان، امنیت شبه جزیره جزئی از امنیت عربستان به حساب می آید؛ زیرا هر آنچه در یکی از کشورهای شبه جزیره رخ دهد بر دیگر کشورهای آن تأثیر مستقیمی خواهد داشت. چهار مؤلفه از استراتژی عربستان در رویارویی با قیام های عربی را می توان بدین نحو خلاصه کرد:

۱. حرکت نهادی: یکی از ویژگی های استراتژی نوین سعودی، حرکت در چارچوب نهادی شورای همکاری می باشد. بدین معنا که عربستان تحرکات خود را در چارچوب شورا و با هماهنگی (و یا تحمیل به) اعضای این شورا پیش می برد. این امر به چند دلیل صورت می گیرد:

- نخست آنکه شورای همکاری محور نخست سیاست خارجی عربستان می باشد و حرکت در چارچوب آن، تمرکز عربستان را بر محور نخست، ضمن حرکت در محورهای دوم و سوم، حفظ می کند؛

- دوم آنکه شورای همکاری قالبی نهادی به تحرکات سعودی می دهد و در نتیجه مشروعیت آن بیش از تحرکات یک جانبه سعودی خواهد بود. این مشروعیت نهادی به ویژه در رویارویی با قیام ها و پیامدهای آن و نیز فشارهای خارجی برای همگامی با خواست های داخلی، نگرش عربستان را تقویت می کند؛

- سوم آنکه این امر وابستگی امنیتی و سیاسی اعضای شورا به عربستان را می افزاید و به ویژه به عربستان امکان کنترل تکروی های اعضای این شورا را می دهد.

به همین دلیل مواضع عربستان در برابر ایران اغلب در چارچوب شورای همکاری و به عنوان موضع جمعی این شورا به صورت بیانیه های شورای وزیران در چند نوبت صادر شد. شورای همکاری در قبال بحران بحرین و ایستار ایران در مخالفت با اشغال این

کشور، نخست نیروهای سپر جزیره را با هدف [اعلانی] «حفاظت از نهادهای دولتی» به بحرین فرستاد و دوم آنکه اتهاماتی در مورد تهدید امنیت ملی [کشورهای] خلیج [فارس] در نشست فوق‌العاده وزرای خارجه شورای همکاری در ریاض در ۳ آوریل متوجه ایران ساخت. (ناجی، ۲۰۱۱)

**۲. سیاست چماق و هویج:** ویژگی دوم استراتژی منطقه‌ای سعودی، بهره‌گیری از مشوق‌های مالی در کنار سرکوب می‌باشد. «استفن هرتاگ» با اشاره به دو حادثه اشغال مسجدالحرام و ورود نیروهای غربی و اعتراض نیروهای دینی در ۱۹۹۰، که در هر دو مورد مشوق‌های مالی زیادی برای خرید سکوت به مردم داده شد، بیان می‌کند که عربستان تاریخی دیرینه در ریختن پول بر شدیدترین بحران‌های داخلی دارد. (Hertog, 2011) حال این سیاست در خارج از کشور دنبال می‌شود. به عبارتی این ویژگی تداوم سیاست چماق و هویج اعمال شده در درون عربستان می‌باشد. اعلام کمک ۲۰ میلیارد دلاری شورای همکاری به بحرین و عمان و سپس ورود نیروهای نظامی برای سرکوب قیام بحرین، دو جنبه‌ای مشوق و سرکوب را به وضوح نشان داد.

**۳. مقاومت حداکثری و پاسخگویی حداقلی:** ویژگی و یا جنبه سوم این استراتژی، رویارویی حداکثری با فشارها (داخلی و خارجی) و پیشبرد حداقلی اصلاحات (حداقل در وضعیت بحرانی کنونی)، می‌باشد. عربستان در داخل به سرکوب و خرید وفاداری می‌پردازد و در خارج به رویارویی با فشارهای غربی به ویژه ایالات متحده برای ایجاد تغییرات سریع می‌پردازد.

**۴. آخرین جلوه استراتژی سعودی، مطرح ساختن خطر خارجی در برابر فشارهای داخلی و خارجی است.** رویارویی عربستان با ایران در طول سه دهه گذشته، به رغم وقفه‌های کوتاه، از واقعیت‌های پایدار زیرمنطقه خلیج فارس بوده است. (See Sadeghi & Ahmadian, 2011) «گراهام فولر» در این زمینه می‌نویسد: «ریاض امروزه جویای به تصویر کشیدن ایران به عنوان مرکز تهدید نوینی است که علیه پادشاهی عربی وجود دارد. نه به این دلیل که فارس است بلکه بالاتر از آن به دلیل آنکه شیعه است.» (Fuller, 2011) به تعبیر «ولی نصر»، سعودی‌ها در صدد «متحول ساختن تمرکز از دموکراسی به هژمونی [ایران]» (Nasr, 2011) می‌باشند. مطرح ساختن خطر ایرانی و اتخاذ گفتمانی فرقه‌ای و مذهبی از سوی عربستان، به ویژه در بحران بحرین و در توجیه مداخله نیروهای سپر جزیره - که بنابر اساسنامه‌اش تنها در برابر یک تهدید خارجی می‌توانست به مداخله بپردازد - در این کشور کاملاً آشکار بود.

«مضاوی الرشید» بر آن است که تأکید بر خطر ایران و رویارویی با آن، تحت تأثیر تلاش ریاض در سعودی سازی جامعه عربستان و تحکیم هویت سعودی صورت می گیرد، امری که پس از ۱۱/۹ آغاز شد و از میان سه هویت اسلامی، عربی و سعودی، این واپسین را برای حل بحران هویت انتخاب کرد. (الرشید، ۲۰۱۱) بر همین مبنا در سال های اخیر تأکید بیشتری بر خطر ایران می شود و عربستان به یمن و بحرین در همین چارچوب لشکرکشی می کند. این استراتژی برای رویارویی با خواست های مردمی در حال تکامل است و آخرین نموده های آن را در دعوت مغرب و اردن به پیوستن به شورای همکاری، ابتکار شواری همکاری در یمن و نیز طرح کمک ۱۰ میلیارد دلاری شورای همکاری به مصر شاهد بوده ایم.

### استراتژی سعودی و بحرین

بحرین در محور نخست جهان بینی سیاسی سعودی قرار دارد و از جمله فوری ترین مسایل سیاست خارجی عربستان، حفظ امنیت و ثبات این کشور پادشاهی است، زیرا افزون بر قرار داشتن در محور نخست چیدمان سیاست خارجی امنیت محور عربستان، از جمله کشورهای شورای همکاری است که از نظر امنیتی کاملاً به ریاض وابسته است. به علاوه بحرین به صورت دروازه ای ظاهر شد که دگرگونی های جهان عرب را وارد خلیج فارس می سازد؛ لذا بستن این دروازه برای مصون نگه داشتن محور نخست از نظر ریاض ضروری آمد. تحرک عربستان در بحران ۲۰۱۱ بحرین از این منظر قابل تبیین است. بحرین بلافاصله پس از سقوط مبارک در مصر، به دروازه ورود دگرگونی های مردمی جهان عرب به کشورهای محافظه کار خلیج فارس تبدیل شد. این دروازه البته پیش از تسری دگرگونی ها به سایر کشورهای شورای همکاری، بسته شد.

خاندان آل خلیفه حاکم بر بحرین، به دو جناح طرفدار مدارا و گفت و گو با مخالفان و طرفدار سرکوب آنان تقسیم می شوند که در رأس جناح میانه رو و گفت و گو طلب آن، پادشاه و ولیعهد بحرین قرار دارند. اما جناح خواستار سرکوب که در رأس آن نخست وزیر این کشور قرار دارد، با «امیر نیف»، وزیر کشور عربستان، و جناح سرکوبگر آل سعود روابط نزدیکی داشته و از آغاز بحران خواستار سرکوب مردم معترض بودند.

برای ریاض امنیت و ثبات در بحرین از جنبه های متعددی حایز اهمیت است. پشتیبانی از [رژیم حاکم بر] بحرین به معنای حمایت از تمامی پادشاهی های خلیج [فارس]، فرستادن پیامی روشن به جمعیت شیعی خویش و مهار نفوذ ایران در خلیج [فارس] می باشد.

(Ottaway, 2011) همچنانکه «آنتونی کردسمن» در بیان اهمیت امنیت و ثبات بحرین برای ریاض می‌نویسد: «عربستان سعودی پل ملک فهد میان بحرین و سرزمین سعودی را بیشتر برای تضمین امنیت این جزیره در برابر شورش‌های داخلی و تهدید [مورد ادعای] ایران ساخت». (Cordesman, 2011) با این حال سعودی‌ها به دلیل تمرکز بر احتمال تسری گسترده اعتراضات به درون عربستان، به مدت سه هفته از آغاز بحران بحرین، در آن مداخله نکردند و در واقع بر دگرگونی‌های داخلی تمرکز کردند.

در این میان گزارش‌هایی در ارتباط با اولتیماتوم عربستان به حکومت بحرین، منتشر شد. بر مبنای این اولتیماتوم، سعودی‌ها دو هفته به پادشاه و ولیعهد بحرین فرصت دادند تا بحران را از طریق گفت‌وگو با مخالفان مرتفع سازند. اما سپری شدن این دو هفته و عدم رسیدن دو طرف بحرینی به توافق موجب مداخله عربستان می‌شود.

مداخله در بحرین به وضوح استراتژی سعودی را به نمایش می‌گذارد. پس از بی‌ثمر ماندن مشوق‌های شورای همکاری برای رفع بحران بحرین و ساکت کردن معترضان، مداخله در چارچوب نهادی شورا آغاز می‌شود و ادعای تهدید ایران علیه بحرین مطرح و در رسانه‌های عربی پررنگ می‌شود. به علاوه مداخله در بحرین اصولاً برای رویارویی با خواست تغییر و پاسخگویی حداقلی به خواست معترضان صورت می‌گیرد. البته برخی برآنند که نیروهای بحرینی توان سرکوب اعتراضات را داشتند، زیرا بحرینی‌ها اصلاً از نیروهای ضدشورش خود بهره نگرفتند، اما اعزام نیروهای سپر جزیره به اصرار عربستان و با هدف ارسال پیام‌هایی به رقبای منطقه‌ای (ایران) صورت گرفت. (الراشد، ۲۰۱۱، الرشید، ۲۰۱۱ ب)

پس از گذشت روز خشم عربستان و نیز پایان اولتیماتوم مورد ادعا، نیروهای عربستان و امارات، زیر چتر شورای همکاری خلیج فارس، وارد بحرین شده و به سرکوب معترضان پرداختند. در این میان سعودی‌ها با تکیه بر رسانه‌های منطقه‌ای خویش و در راستای توجیه مداخله سپر جزیره، بحرین را مورد تهدید مداخله ایران نشان می‌دادند و ورود نیروهای سپر جزیره به بحرین را بر این مبنا توجیه می‌کردند. این امر در راستای توجیه حقوقی ورود نیروها به بحرین صورت می‌گرفت، زیرا بنا بر اساسنامه سپر جزیره، اعضا تنها در برابر تهدید خارجی مجوز مداخله به سود کشور مورد تهدید می‌یافتند. اما کویت اعلام کرد به دلیل عدم وجود تهدید خارجی، حاضر به اعزام نیرو نیست و قطر و عمان نیز در این مداخله شرکت نکردند. بدین ترتیب مبنای حقوقی مورد ادعای عربستان برای مداخله در بحرین، حتی از سوی اعضای شورای همکاری رد شد.

متهم شدن ایران به تهدید امنیت بحرین و همکاری اپوزیسیون بحرین با ایران برای سرنگونی حکومت حتی از سوی برخی چهره‌های رسانه‌ای عربستان به وضوح رد شد. «عبدالرحمن الراشد»، سردبیر سابق «الشرق الأوسط» و مدیر سابق تلویزیون «العریبه» در مقاله‌ای در الشرق الاوسط نوشت: «نمی‌خواهم در [نظر] کسانی که هر جنبشی را توطئه‌گونه می‌دانند شریک باشم، زیرا شیعیان بحرین یک گروه ایرانی نیستند و معترضان گروهی از سپاه پاسداران و یا حزب‌الله لبنان نیستند. کسانی که مشکل را به این تهمت‌ها خلاصه می‌کنند کمکی به فهم مسئله نمی‌کنند.» (الراشد، ۲۰۱۱)

در واقع تحرک سعودی‌ها در بحرین و مطرح ساختن تهدید ایران و مقابله با معترضان و مخالفان بحرینی، جملگی در چارچوب استراتژی این کشور قابل تبیین است. پرداخت کمک‌های مالی و سپس سرکوب، متحول ساختن تمرکز بر مطالبات معترضان به تهدید خارجی و مقاومت حداکثری در برابر فشارهای خارجی برای انجام اصلاحات و وادار ساختن کشورهای شورای همکاری به همراهی با استراتژی سعودی، جملگی از اجزای استراتژی نوظهور عربستان می‌باشد.

### استراتژی سعودی و یمن

یمن در نگاه استراتژیک عربستان، از جایگاه برجسته‌ای در مجاورت این کشور برخوردار است. موقعیت جغرافیایی یمن و نوع روابط آن با عربستان در دهه‌ها و سال‌های گذشته، این کشور را از نظر اثرگذاری بر امنیت ملی عربستان در سطح کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قرار می‌دهد. در واقع یمن، با توجه به جمعیت و پتانسیل‌های موجود، بزرگ‌ترین رقیب عربستان در شبه جزیره و نیز بزرگ‌ترین تهدید بالقوه در برابر جایگاه عربستان در این زیرمنطقه به حساب می‌آید. (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹) این امر از جمله دلایل مخالفت با عضویت یمن در شورای همکاری می‌باشد. به علاوه، به همین دلیل در تمامی بحران‌ها و تحولات یمن در دهه‌های گذشته، عربستان بازیگری فعال و اثرگذار بوده است. یمن از زمان وحدت در ۱۹۹۰ از جمله کشورهای بحران‌خیز خاورمیانه بوده است. افزون بر جنگ تجزیه ۱۹۹۴، زد و خوردهای مرزی با عربستان، جنگ‌های شش‌گانه با حوثی‌ها، مبارزه با «حراک» تجزیه‌طلبی در جنوب و مبارزه با القاعده در طول این سال‌ها در این کشور در جریان بوده است. چالش‌های مذکور افزون بر تضعیف دولت یمن و قرار دادن آن در آستانه ورشکستگی، نگرانی‌های عمده‌ای در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی در



مورد آینده یمن برانگیخت. این نگرانی‌ها از جمله دلایل دخالت عربستان در دور ششم جنگ صعدہ به حمایت از دولت یمن و برای مرتفع ساختن بحران شمال این کشور بود. پیش از بحران فراگیر ۲۰۱۱، یمن شاهد اعتصاب‌های ممتد نمایندگان اپوزیسیون در پارلمان و تعدادی از فعالان در اعتراض به اصلاح قانون اساسی برای فراهم آوردن امکان نامزدی مجدد علی عبدالله صالح - رئیس جمهور یمن به مدت ۳۲ سال - بود.

این اعتصاب‌ها زمینه مناسبی برای گسترش اعتراضات مردمی فراهم ساخته بود اما اعتراضات فراگیر مستقل از احزاب اپوزیسیون آغاز شد. آغاز بحران فراگیر یمن که با سقوط مبارک در مصر همراه شد، نگرانی‌های گسترده‌ای را در ریاض برانگیخت. سعودی‌ها که به تازگی بزرگ‌ترین متحد خاورمیانه‌ای خود را از دست داده بودند، با خطر دیگری در جنوب (یمن) و نیز خطر تسری این دگرگونی‌ها به خاک خود روبرو شدند. اما پس از غالب آمدن بر اعتراضات داخلی و بحران بحرین، عربستان باز هم در چارچوب شورای همکاری، ابتکاری برای حل و فصل بحران گسترده یمن مطرح ساخت. در واقع قیام یمن تفاوت‌های فراوانی با بحران بحرین داشت و امکان تحرک در این کشور بسان بحرین، برای عربستان میسر نبود.

در یمن برخلاف بحرین، معترضان از تمامی اقشار، مذاهب و طبقات اجتماعی بودند؛ حال آنکه در بحرین اکثریت شیعیان تحت تبعیض؛ اعتراضات را پیش می‌بردند و اهل سنت این کشور بیشتر رابطه خوبی با رژیم آل خلیفه دارند. جمعیت یمن از جمعیت عربستان بیشتر است و درگیری نظامی در این کشور، با توجه به ضعف ارتش عربستان در جنگ محدود صعدہ علیه حوثی‌ها، مقدور نبود. افزون بر این، عربستان در چارچوب نهادی شورا و تحت عنوان «تهدید ایران» وارد بحرین شد، در مورد یمن نخست آنکه چارچوب نهادی مشترکی وجود نداشت و به علاوه تهدید خارجی (حتی تهدید بی‌اساسی چون تهدید ایران)، وجود نداشت. بدین ترتیب نوع سیاست عربستان در قبال یمن، کاملاً با بحرین متفاوت بود.

محور سیاست سعودی‌ها در یمن، برقراری ارتباطی قوی با رهبران اپوزیسیون یمن برای کنترل اوضاع آن کشور، پس از کناره‌گیری علی عبدالله صالح می‌باشد. در واقع سعودی‌ها با قدرتمندترین رهبران اپوزیسیون حزب اسلام‌گرای اصلاح ارتباط نیرومندی دارند. به نظر می‌رسد عربستان با توجه به آشکار شدن امکان‌ناپذیری بقای صالح در قدرت، درصدد پیشبرد سناریویی در یمن است که بر مبنای آن متحدانش در یمن به قدرت رسیده و

دگرگونی‌ها را از این طریق تا حدودی کنترل کنند. این نوع سیاست در مصر پس از مبارک نیز دنبال می‌شود. ارایه کمک مالی هنگفت به مصر و تلاش برای برقراری رابطه مناسب با نخبگان جدید حاکم بر این کشور، با هدف اثرگذاری بر سیاست خارجی قاهره در خاورمیانه صورت می‌گیرد.

### روابط ریاض - واشنگتن

روابط هفت دهه‌ای ایالات متحده و عربستان، بر مبنای نفت و به عنوان رابطه بزرگ‌ترین تولیدکننده و بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت در جهان، تعریف می‌شود. تولید نفت و ثبات قیمت آن و نقش عربستان به عنوان تولیدکننده شناور و ثبات دهنده در بازار جهانی نفت، این کشور را به متحدی استراتژیک برای ایالات متحده تبدیل کرد و در نتیجه حفظ امنیت این پادشاهی، به یکی از منافع حیاتی واشنگتن تبدیل شد. البته جایگاه عربستان در جهان عرب و جهان اسلام نیز در رویکرد راهبردی آمریکا نسبت به عربستان، بسیار با اهمیت تلقی می‌شود.

«مضاوی الرشید»، اندیشمند عربستانی، می‌نویسد: «هسته محاسبات استراتژیک واشنگتن و لندن در مورد عربستان سعودی، با واقع‌گرایی و عمل‌گرایی بر این نکته تأکید دارد که جایگزینی [مناسب برای رژیم سعودی] وجود ندارد. اما رژیم‌های اقتدارگرا فضایی برای رشد رهبری جایگزین سیاسی ایجاد نمی‌کنند - زیرا اگر چنین کنند دیگر اقتدارگرا نخواهند بود. بدین ترتیب، منطق سیاست غربی، پشتیبانی پیوسته از نخبگان سعودی و تضمین "ثبات" آن کشور می‌باشد» (Al-Rasheed, 2011) به عبارتی غرب بی‌توجه به شیوه حکمرانی و ابزارهای حکومت سعودی، حفظ ثبات و امنیت عربستان را همواره دنبال کرده است.

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دگرگونی‌هایی در روابط واشنگتن با ریاض صورت گرفت و به فشارهایی انجامید که آمریکا برای پیشبرد اصلاحات سیاسی و اجتماعی بر رژیم سعودی وارد ساخت. مجموعه این فشارها در قالب چند ابتکار، که شاخص‌ترین آن‌ها ابتکار خاورمیانه بزرگ بود، اعمال شد. اما این سیاست نوین و ابتکارهای واشنگتن برای پیشبرد اصلاحات در خاورمیانه، افزون بر مشکلاتی که در پرداختن به مسایل مربوط به اصلاحات در خاورمیانه داشتند، در تعامل با رژیم‌های حاکم بر کشورهای عربی نیز با مشکلات اساسی روبرو شدند. (نک ویس، ۱۳۹۰) امری که طبعاً بر سیاست نوین اوباما در منطقه اثرگذار بود. دولت اوباما با توجه به مسایل عدیده پیش‌روی آمریکا در خاورمیانه، در ژوئن ۲۰۰۹، در

سخنرانی معروف خود در قاهره خطاب به جهان اسلام، رسماً با اعلام اینکه هر کشور باید با توجه به شرایط خاص خود قدم در راه اصلاحات سیاسی و آزادسازی بگذارد، به وضوح از سیاست دستورالعمل آزادی بوش دست کشید؛ (Obama's Speech in Cairo, 2009) البته سیاستی که کاربرد زور را برای روی کار آوردن نظام‌های دموکراتیک تجویز می‌کرد. البته این عقب‌نشینی اوباما به معنای دوری وی از پیشبرد اصلاحات در خاورمیانه نبود، بلکه بنابر سنت حزب دموکرات، فشارها برای پیشبرد چنین اصلاحاتی، البته بدون تهدید، ادامه یافت. اما قیام‌های عربی، موضع ایالات متحده در قبال متحدان خاورمیانه‌ای خویش را تغییر داد. سخنرانی اوباما در می ۲۰۱۱، تردید اندکی در مورد جهت‌گیری نوین سیاست آمریکا در خاورمیانه بر جای گذاشت. وی به صراحت از متحدان خود در یمن و بحرین انتقاد کرد، اما مسئله عربستان مسکوت ماند. عدم اشاره به دگرگونی‌های عربستان دو دلیل اساسی داشت: نخست آنکه اعتراضات در این کشور بسیار محدود بود و به سرعت کنترل شد و به سرعت در میان سایر قیام‌های گسترده عربی و اخبار و تحلیل‌های مربوط به آن‌ها، ناپدید شد. دوم آنکه دگرگونی‌های خاورمیانه، تأثیری بر میزان اهمیت عربستان و نفت آن و جایگاه و سیاست این کشور در بازار جهانی نفت نداشته است. عربستان همچنان برای واشنگتن مهم است و در آینده نیز مهم خواهد بود.

با این حال و به رغم عدم یاد کردن از عربستان، برخی برآنند که اوباما به طور غیرمستقیم پیام‌هایی برای عربستان ارسال کرد. اوباما اعلام کرد که «حمایت از اصلاحات در منطقه مورد توجه قانون ما قرار ندارد - امروز من این را روشن می‌سازم که این امر اولویتی اساسی می‌باشد که باید به اعمال واقعی ترجمه شود».<sup>۱</sup> در واقع ایالات متحده برای اولین بار حرکت در راستای منافع خود را با بهره‌گیری از ابزارهای دموکراتیک در پی گرفته است. پس از روشن شدن خطرات حمایت از اقتدارگرایان برای منافع آمریکا، این کشور حمایت از اصلاح و آزادسازی را ابزار مناسب تحقق اهداف خود در منطقه می‌داند. در واقع پیگیری منافع استراتژیک، برخلاف گذشته، از طریق فشار برای پیشبرد ارزش‌های دموکراتیک و حمایت از خواسته‌های مردمی از سوی واشنگتن دنبال می‌شود.

اما سعودی‌ها سیاست نوین اوباما را ناشی از درک ناقص وی از حقایق جهان عرب می‌دانند. حاکمان سعودی معتقدند که پشتیبانی ایالات متحده از دموکراسی، ساده‌لوحانه، خطرناک و تهدیدی وجودی علیه پادشاهی‌های خلیج فارس است. از این منظر، سعودی‌ها

۱- سخنرانی ۱۶ می ۲۰۱۱ اوباما درباره «بهار عربی».

اوباما را نه به عنوان یک متحد، بلکه به عنوان یک تهدید می‌نگرند. (Indyk, 2011) ریاض در حال ترسیم سیاستی مستقل از واشنگتن است تا در صورت مواجه شدن با تحولاتی به حجم قیام مصر و رویگردانی واشنگتن از آل سعود و یا سایر کشورهای عضو شورای همکاری، بتواند خود به مقابله با بحران بپردازد. پیش‌تر گزارش‌هایی در مورد اتخاذ تدابیری برای ورود سربازان پاکستانی برای سرکوب قیام گسترده احتمالی در کشورهای شورای همکاری منتشر شد.

«سعودی‌ها نشانه‌هایی در این معنا می‌فرستند که اگر ایالات متحده از دموکراسی [در خاورمیانه] حمایت کند، دیگر نمی‌تواند بر پیوندش با ریاض (نفت) حساب کند.» (Nasr, 2011) در واقع استراتژی اتخاذ شده از سوی عربستان برای رویارویی با قیام‌های عربی، بزرگ‌ترین چالش در مقابل جهت‌گیری نوین ایالات متحده می‌باشد. تاکنون هر دو طرف از گسترش اختلافات خود در مورد تحولات منطقه امتناع کرده‌اند، اما با توجه به گسترش موج تغییر در جهان عرب، به نظر می‌رسد در آینده چالش‌های روابط ریاض - واشنگتن بیش از پیش نمودار شود.

### نتیجه‌گیری

عربستان سعودی بر اساس اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی خویش به تعامل با تحولات موسوم به بهار عربی پرداخت. از جمله فوری‌ترین اهداف سیاست خارجی عربستان حفظ ثبات و امنیت کشورهای واقع در شبه جزیره عرب است. به نحوی که عربستان امنیت این کشورها را جزئی از امنیت ملی خویش می‌داند و هرگونه تهدید داخلی و یا خارجی علیه رژیم‌های حاکم بر این کشورها را تهدیدی حیاتی علیه امنیت و استمرار حکمرانی آل سعود می‌داند.

با آغاز اعتراضات در کشورهای عربی، تسری این موج به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس پیش‌بینی می‌شد. با این حال به دلیل برخورداری اکثر این کشورها از توان مالی بالا، شیوه مقابله آن‌ها با اعتراضات متفاوت از کشورهای غیر رانتیر بود.

عربستان از جمله کشورهایی بود که تجمعاتی اعتراض‌آمیز - هرچند محدود - به خود دید. رژیم سعودی با آمیزه‌ای از رشوه و سرکوب، توانست بر خطر گسترش و فراگیری این تجمعات فایق آید. با این حال در کشورهای اطراف عربستان، قیام‌های مردمی تأثیرات ژرفی بر نظام‌های بحرین و یمن گذاشت و ریاض از ترس تسری این دگرگونی‌ها به خاک خود، به مداخله در بحرین و طرح ابتکاری برای مرتفع ساختن بحران در یمن پرداخت.

در واقع دو دورهٔ مشخص در تعامل عربستان با اعتراضات خاورمیانه قابل تفکیک است: نخست دوره‌ای که عربستان در قبال بحران مصر واکنش نشان می‌داد و در تلاش بود از گسترش اعتراضات داخلی جلوگیری کند؛ و دوم دوره‌ای که ریاض فعالانه برای مقابله با قیام‌های عربی در کشورهای همجوار وارد عمل شد. مداخله در بحرین، ابتکار شورای همکاری برای یمن و طرح پیوستن اردن و مغرب به این شورا در راستای استراتژی در حال ظهور عربستان برای مقابله با قیام‌های عربی صورت گرفت.

با توجه به اینکه جهت‌گیری‌های آمریکا و عربستان نسبت به تحولات در برخی از کشورهای عربی منطقه در تناقض است، این احتمال وجود دارد که استراتژی نوین ریاض، موجب تقابل عربستان با سیاست‌های اتخاذ شده از سوی واشنگتن در برخی از کشورها شود. ایالات متحده به وضوح در سخنرانی می ۲۰۱۱ اوباما در مورد «بهار عربی»، از سیاست پیشین خود - که در ژوئن ۲۰۰۹ در قاهره مطرح شد و بر مبنای آن ایالات متحده دستورالعمل آزادی بوش را کنار گذاشت - به سود قیام‌های عربی که این بار در جهت منافع واشنگتن ارزیابی می‌شود، عبور کرد. این امر می‌تواند موجب چالش جدید در روابط با ایالات متحده شود.

این چالش و برونداد آن می‌تواند تأثیری منفی بر روابط دیرپای واشنگتن - ریاض بگذارد و این امر احتمالات چندی را پیش‌روی چینش و توازن نیروها در خاورمیانهٔ آینده قرار می‌دهد. این تضاد استراتژیک بین دو متحد دیرین - به رغم تلاش بسیار دو طرف - نمی‌تواند برای مدتی طولانی مخفی باقی بماند. با بروز این اختلافات، آیندهٔ روابط واشنگتن - ریاض طبعاً متفاوت از گذشتهٔ آن خواهد بود.

#### منابع و مآخذ

##### ۱. منابع فارسی

۱. ویتس، تامارا کافمن، (۱۳۹۰)، گام‌های لرزان آزادی؛ نقش آمریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب، ترجمهٔ سید داود آقایی و حسن احمدیان، تهران، نشر سرای عدالت.
۲. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)، «دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۲۳-۲۲۴، ص ۲۲۳-۲۳۱.
۳. سریع‌القلم، محمود (بهار ۱۳۸۸)، «سیاست خارجی ایران؛ قابلیت و امکان تغییر»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره ۱، ص ۴۰-۲۱.

۳. صادقی، حسین و احمدیان، حسن (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن؛ امکانات و چالش‌ها»، راهبرد، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۸۹، صص ۲۸۰-۲۵۳.
۳. الراشد، عبدالرحمن (۲۰۱۱، ۱۵ مارس)، «البحرین.. شیعه و سنه»، الشرق الأوسط، العدد ۱۱۷۹۵.
۴. الرشید، مضوی (۲۰۱۱، ۱۱ مارس)، «السعودية و حاجت‌ها الماسة لإيران»، القدس العربي.
۵. الرشید، مضوی (۲۰۱۱، ۲۰)، «صراع المحاور الإقليمية على الربيع العربي»، القدس العربي، ۱۳ يونيو.
۶. بشاره، عزمی (۲۰۰۷)، فی المسألة العربية: مقدمة لبيان ديمقراطي عربي، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية.
۷. سلامة، غسان، (۱۹۸۰)، السياسة الخارجية السعودية منذ عام ۱۹۵۴: دراسة في العلاقات الدولية، معهد الإنماء العربي.
۸. ناجی، محمد عباس (۲۰۱۱، ۸ أبريل)، «إيران و مجلس التعاون: الجدل بين المصلح و الأيديولوجيا»، الأهرام.
۹. احمدیان، حسن (۱۳۸۹)، نقش عربستان در توسعه همکاری‌های منطقه‌ای، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

## ۲. منابع انگلیسی

1. Nehme, Michel (2011, Issue 76), "Oil is the Instigate of Landscape Change in the M. E." *Lebanese National Defense*.
2. Nonneman, Gred (2005), "Determinants and Patterns of Saudi Foreign Policy: "Omnibalancing" and "Relative Autonomy" in Multiple Environments," In Paul Arts & Gred Nonneman(eds), *Saudi Arabia in the Balance: Political Economy, Society, Foreign Affairs*, London: C. Hurst & Co. (Publishers) Ltd, pp. 315- 351.
3. Sadeghi, Hossein and Ahmadian, Hassan (Winter 2011), "Iran – Saudi Relations: Past Pattern, Future Outlook," *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol. 1, No. 4, pp. 115-148.
4. Al-Rasheed, Modawy (2011, April 19) "The Saudi Complex: Power vs. Rights," *Open Democracy*, (<http://www.opendemocracy.co.uk/madawi-al-rasheed/saudi-complex-power-vs-rights>)
5. Cordesman, Anthony H. (2011 ,April 27), "Iranian and Saudi Competition in the Gulf," United States Institute of Peace, *The Iran Primer*, (<http://iranprimer.usip.org/blog/2011/apr/27/iranian-and-saudi-competition-gulf>)
6. Fuller, Graham E. (2011, June 7), "US should support Arab Spring, not

Saudi Arabia's dangerous reaction," *The Christian Science Monitor*. (<http://www.csmonitor.com/Commentary/Global-Viewpoint/2011/0607/US-should-support-Arab-Spring-not-Saudi-Arabia-s-dangerous-reaction>)

7. Ghannoushi, Soumaya (2011, April 14) "While the Saudi Elite Looks Nervously Abroad, a Revolution is Happening," *The Guardian*. (<http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2011/apr/14/saudi-elite-revolution-conservative-modern>)

8. Hertog, Stephen (2011, May 31), "The costs of counter-revolution in the GCC," *Foreign Policy*. ([http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/05/31/the\\_costs\\_of\\_counter\\_revolution\\_in\\_the\\_gcc](http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/05/31/the_costs_of_counter_revolution_in_the_gcc))

9. Indyk, Martin (2011, April 8), "Amid the Arab Spring, Obama's dilemma over Saudi Arabia," *The Washington Post*. ([http://www.washingtonpost.com/opinions/amid-the-arab-spring-obamas-dilemma-over-saudi-arabia/2011/04/07/AFhILDxC\\_story.html](http://www.washingtonpost.com/opinions/amid-the-arab-spring-obamas-dilemma-over-saudi-arabia/2011/04/07/AFhILDxC_story.html))

10. Lacroix, Stephane, (2011 June 2), "Saudi Islamists and the potential for protest," *Foreign Policy*, ([http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/06/02/saudi\\_islamists\\_and\\_the\\_potential\\_for\\_protest](http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/06/02/saudi_islamists_and_the_potential_for_protest))

11. Nasr, Vali (2011, May 24) "Will the Saudis Kill the Arab Spring?" *Bloomberg*. (<http://www.bloomberg.com/news/2011-05-23/will-the-saudis-kill-the-arab-spring-.html>)

12. "Obama's Speech in Cairo," (2009, June 4), *New York Times*.

13. Ottaway, Marina (2011), "Bahrain: Between the United States and Saudi Arabia," Carnegie Endowment for International Peace. (<http://www.carnegieendowment.org/2011/04/04/bahrain-between-united-states-and-saudi-arabia/t8>)

## **Saudi Arabia's Strategic Move vis-à-vis the Arab Recent Developments**

Hassan Ahmadian

PhD Student Department of Regional Studies of Tehran University

Mohammad Zare

MA Intrnational Relations of Allame tabatabayi university

This paper has in mind to investigate the strategic move of the Saudi Arabia's Government vis-à-vis recent popular uprisings in the Arab world. Putting Saudi Arabia's national priorities and goals at perspective, the author tries to understand the core elements of Saudis Government's strategic move in the past few months as far as Kingdom's adjacent and neighboring countries in the Arabian Peninsula are concerned.

Like many other Arab states in the region, Saudi Arabia was faced with internal unrests in the early 2011. However, due to the limited scope of these social unrests out there, and utilization of suppression methods and financial incentives by the Government, Riyadh was able to stabilize the internal situation to some extent and in exchange pays attention to the waves of change in the Arab periphery world. In particular, Riyadh's strategic move after March 2011 might be seen in this context. Having this in mind as a main job of the paper, internal developments in the Kingdom will be touched upon only to the extent that they may have something to do with the developments in the periphery world. The time-span of the paper's investigation is the year 2011.

**Keywords:** Saudi Arabia, Uprising, Arab Spring, Middle East, Bahrain, Yemen,